

اگزیستانسیالیسم، هم به عنوان جنبشی فرهنگی و هم در قامتی فلسفی، معنای جدیدی به انسان داده است

انسان آغاز می‌شود

برایان رای احمد رجبی

اگزیستانسیالیسم (Existentialism) جریانی فلسفی و ادبی است که پایه آن بر آزادی فردی، مسوولیت و نیز عینیت‌گرایی است. اصول فلسفه اگزیستانسیالیسم هم مبتنی بر اصالت وجود و تقدیم آن بر ماهیت انسان است. «سورن کی یر کگارد» را نخستین اگزیستانسیالیست می‌نامند. از میان شناخته شده ترین اگزیستانسیالیست‌ها می‌توان از مارتین هایدگر، گابریل مارسل و کارل یاسپرس نام برد. پس از جنگ جهانی دوم جریان نازهای به راه افتاد که می‌توان آن را اگزیستانسیالیسم ادبی نام نهاد. از نمایندگان این جریان تازه می‌توان به سیمون دوبووآر، ژان پل سارتر، آلبر کامو و بوری ویان اشاره کرد. این مقاله به نحوی اجمالی و پاتمرکز بر آرای هایدگر و سارتر به معرفی مکتب اگزیستانسیالیسم می‌پردازد.

نویسندگانی چون داستایوفسکی، ایسن و کافکا را نام برد. در پاریس نیز نویسندگانی چون ژان ژنه، آندره ژیده آندره مالرو و ماساتل بکت تبعید شده و از سوی دیگر کتوت هانسون نروژی و لوزن یونسکوی رومانیایی به این چرخه تعلق داشتند. هنرمندانی چون آلبرتو جیاکوشی و حتی اسپرینوئیست‌های انتزاعی مثل جکسن پولاک، آرشیل گورکی و ویلم دکوبینگ و فیلسازانی چون ژان لوک گنار و اینگمار برگمن را هم می‌توان تحت نظریه اگزیستانسیالیسم تفسیر کرد اما در اواسط دهه ۱۹۲۰ تصویر فرهنگی اگزیستانسیالیسم به کلیشهای تکراری مبدل شد که در کتاب‌های بی‌شمار و فیلم‌های وودی آلن مورد تمسخر قرار گرفته.

بنابراین گاهی ادعا شده که اگزیستانسیالیسم نه یک موضع فلسفی قابل تعریف که فقط یک جنبش فرهنگی قدیمی بوده است یا اینکه این اصطلاح می‌باید تنها به فلسفه سارتر منحصر شود. اگرچه یک تعریف فلسفی از اگزیستانسیالیسم ممکن است نسبت به تقدیر فرهنگی آن کلامی اعتنا نباشد و گرچه در هر تفسیری از آن، تفکر سارتر به‌طور برجسته‌ای نمایان می‌شود اما با این حال، این مفهوم، دستمای از مسائل فلسفی متمایز را در بر گرفته و به شکل مفید و موثری یک جریان نسبتاً مجزای فلسفه‌ورزی را در قرن بیستم - و اکنون قرن بیست و یکم - مشخص کرده است؛ مفهومی که تأثیر مهمی بر حوزه‌هایی چون الهیات (به واسطه رودولف یونگمان، پل تیلیش، کارل بارت و دیگران) و روان‌شناسی (از لودویک پیسوانگر و

اصطلاح اگزیستانسیالیسم (Existentialism) هم مثل «عقل‌گرایی» و «تجربه‌گرایی» به تاریخ تفکر تعلق دارد بنابراین تعریف آن از منظر تاریخی نسبتاً ساده است. این اصطلاح به‌عنوان یک واژه خود - معرف پهنجوی آشکار از سوی ژان پل سارتر به کار گرفته شد و از طریق اشاعه گسترده ادبیات پس از جنگ و آثار فلسفی سارتر و همراهان او - به‌ویژه سیمون دوبووآر، موریس مرلوپوتی و آلبر کامو - با جنبش فرهنگی‌ای که در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ در اروپا رونق گرفت، بازشناسی و معرفی شد. از میان فیلسوفان بزرگی که به‌عنوان اگزیستانسیالیست مطرح شدند (برخی از آنها همچون کامو و هایدگر این عنوان را رد کردند) می‌توان به کارل یاسپرس، مارتین هایدگر و مارتین بوبر در آلمان، ژان ولز و گابریل مارسل در فرانسه، خوزه ارتکابی گاست و میگل داوانامبو در اسپانیا، و نیکلای بوردیاف و لوشنکو در روسیه اشاره کرد) ۲ تن از فیلسوفان قرن بیستم یعنی سورن کی یر کگارد و فردریش نیچه را می‌توان طلابه‌داران این جنبش دانست. اگزیستانسیالیسم به همان اندازه که پدیدمآیی ادبی است، فلسفی هم هست. ایده‌های خود سارتر، بیشتر به واسطه آثار «بسی‌اش» (از جمله نوبل و در بسته) شناخته‌شده تا آثار صرفاً فلسفی‌ای چون «هستی و نیستی» و «تقد عقل دیالکتیک».

در سال‌های پس از جنگ محفل‌های فراوانی از نویسندگان و هنرمندان پدید آمد که زیر لوای نام اگزیستانسیالیسم قرار می‌گرفت که با ملاحظه گذشته می‌توان آن را بین



مدارد بس ناانو رانکه آریدی اپنگ و وپکتور فرانکل) داشته است. آنچه این جریان فکری را متمایز می‌سازد اهتمام آن به مسأله «هستی» به‌طور کلی نیست بلکه این دیدگاه است که تفکر درباره هستی «انسان» مستلزم مقولات جدیدی است که در آموزه‌های مفهومی تفکر باستان یا جدید وجود ندارد. موجودات انسانی را نه می‌توان به عنوان جواهری یا صفات معین فهمید و نه به عنوان سوزنه‌های جزئی‌ای که به نحو اولیه در کنش و واکنش با جهان اشیا قرار دارند.

از منظر وجودی برای فهم انسان، شناخت تمامی حقایقی که علم طبیعی - از جمله علم روان‌شناسی - می‌تواند در اختیار ما قرار دهد، کافی نیست. در این مورد وضعیت دوگانه انکار تقلیل‌ناگرا (non-reductive dualist) بهتر از فیزیکدان نیست. اتخاذ نظرگاه عملی و افزودن مقولات بر گرفته از نظریه اخلاقی هم کافی نخواهد بود؛ نه پژوهش علمی و نه اخلاقی قادر نیستند به آنچه «خود» مرا - «خودی‌ترین» خود مرا - می‌سازد دست پیدا کنند. بدون نیاز به انکار اعتبار مقولات علمی (که به واسطه معیار حقیقت تعیین می‌شوند) یا مقولات اخلاقی (که به واسطه معیارهای خیر و حقیقت تعیین می‌شوند) می‌توان «اگزیستانسیالیسم» را به عنوان نظریه‌ای فلسفی تعریف کرد که به مجموعه دیگری از مقولات که به واسطه معیار «اصالت» تعیین می‌شوند، قائل است. مقولاتی که برای فهم هستی انسان ضروری‌اند به‌منظر می‌رسد رویکرد اگزیستانسیالیسم در این روش مقول، آنچه را می‌توان «قلب» این نظریه خواند (Kaufmann 1968: 12) پنهان می‌سازد. همی ویژگی آن به مثابه نشانه اعتراضی به فلسفه اکتدیسیک یا حس‌صد - نظام آن، و گریز آن از «فقدان آهین» عقل. اگر چه درست است که فلاسفه وجودی بزرگ با یک شور و اضطراب نسبتاً ناآشنا در زلزله مایمی نوشتند و هر چند این ایده که فلسفه نمی‌تواند در قالب شیوه‌ی طرفه‌یک عالم عینی به کار گرفته شود در اگزیستانسیالیسم محوری است اما در عین حال این نیز حقیقتی است که تمامی مضامینی که معمولاً در پیوند با اگزیستانسیالیسم هستند (همچون دلهره، ملال، از خود بیگونی، بوجی، آزادی، تعهد، عدم و...) اهمیت فلسفی خود را به واسطه جست‌وجو برای یک چارچوب مقولتی جدید و معیار تعیین‌کننده آن، می‌یابند.

○ ظهور هستی به مثابه یک مسأله فلسفی اگزیستانسیالیسم سارتر به شکلی بی‌واسطه از فیلسوف آلمانی، مارتین هایدگر الهام گرفته «هستی و زمان» هایدگر (۱۹۲۷) که پژوهشی در باب «وجودی که خود ما هستیم» (که او آن را «دازاین» نامید) یک اصطلاح آلمانی برای کلمه وجود بود، بیشترین مضامینی را که تفکر اگزیستانسیالیسم‌های متأخر را شکل داده ارائه کرده کنش و تنیدگی میان امر قسردی و «ممکنی»، تأکید بر خصلت جهانی یا «وضعیتی» (Situating) تفکر و عقل بشری، شیفتگی نسبت به تجارب زیستی‌ای چون دلشوره، مرگ، «عدم» و نیچیلیسم. رد کردن علم (و بیش از همه تبیین علی) به مثابه یک چارچوب مکفی و بسنده برای فهم موجود انسانی و معرفی «اصالت» (authenticity) به‌عنوان معیار هویتبخشی به خود، همبسته با پروژه تعریف خود به‌واسطه مفاهیم آزادی، انتخاب و تعهد اگر چه هایدگر اطلاق عنوان اگزیستانسیالیسم به اثر اولیه‌اش را رد کرد اما در همین اثر بود که مفهوم موردنظر «وجود» اولین تدوین فلسفی «نظاممند» خود را یافت. هایدگر این موضوعات را با روشی برخلاف روش پدیدشناسختی ادمنوند هوسرل دنبال کرد که سارتر و مرنوبوشی نیز بعدها آن را پی گرفتند. به‌رغم اینکه هیچ‌یک از فلاسفه وجودی متأخر از پدیدشناسی نبودند (از جمله یاسیرس و مارسل) میراث فلسفی اگزیستانسیالیسم به‌طور گسترده‌ای در پیوند با صورتی است که می‌توان آن را برداشتی وجودی از پدیدشناسی دانست. به‌زعم هایدگر، مقولات به‌جمله‌شده سنت فلسفی، برای فهم موجودی که بتواند از وجودش «پرسش» کند ناگفتی است. مفهوم هستی جوهر که مزین به نقل شده یا مفهوم سوزنه که با خود ناگفتی تقدس پیدا کرده، فهم ما از خصلت بنیادین مان، یعنی «در جهان بودن» و ارهزی می‌کند. هایدگر در جریان پیگیری مقولاتی که تعیین‌کننده در جهان بودن‌اند، مبدل به پدر رویکردان اگزیستانسیالیسم می‌شود و این ریشه در تأثیرپذیری او از ۲ نویسنده آلمانی قرن هجدهمی، سورن کی‌یر ککلرود و فردریش نیچه دارد. می‌توان پیش‌بینی‌هایی از تفکر وجودی را در جاهای مختلف یافت (به‌عنوان مثال در طراز سقراطی، اگوستین، پاسکال یا شلینگ متأخر) اما با این حال، ریشه‌های مسأله وجودی به‌عنوان یک دفعه‌مهم معاصر، در اثر کی‌یر ککلرود و نیچه قرار گرفته است.



مجموعه به نظر می‌رسد که فیلسوفان تصمیم‌گیر حوزه فلسفه تحلیلی یا فلسفه ذهنی و ترم کوشی به اگزیستانسیالیسم پرداخته‌اند. شاهد عدای مارسل که چک‌ها مبدل خاتمی و وارنوک تحت عنوان «اگزیستانسیالیسم و اخلاق» است که مسعود علیا آن را ترجمه و نشر فلسفوس منتشر کرده است. کتاب وارنوک که مبدل خوب و نظام‌های برای فهم اگزیستانسیالیسم خاصه سارتر است.

تمامی مضامینی که معمولاً در پیوند با اگزیستانسیالیسم هستند (همچون دلهره، ملال، از خود بیگانگی، پوچی، آزادی، تعهد، عدم و...) اهمیت فلسفی خود را به واسطه جست و جو برای یک چارچوب مقولی جدید و معیار تعیین کننده آن می یابند

چارلز گریگسون در بازخوانی وجودی ایده‌های هگل در باب زمین‌بندی و نقد آن از عقل‌باوری نهفته استند هیورت در یوسوس (۱۹۷۹) نقد تاثیر گذاری را در دوره برنامه عقل مصنوعی طرح کرده و گسترش داد که اساساً مبتنی بر ایده وجودی‌ای بود که به‌ویژه در آرای هایدگر و مریلوپوتی یافت می‌شود. یعنی این ایده که جهان انسانی، جهان مسئله پیش از هر چیز باید به مثابه کارکرد اعمال جسمانی ما فهمیده شود و نمی‌توان آن را به‌عنوان نظام منطقی ساختار یافته‌ای از بازنمایی تفسیر کرد. چنان هلوگند (۱۹۹۸) در فراخوانی یک «اگزیستانسیالیسم جدید» به بررسی نقش تعهد وجودی در اعمال علمی به مثابه اعمال معطوف به حقیقت می‌پردازد.

میشل گلون در مجموعه کتاب‌هایی به تامل در باب تمایزات میان ابعاد وجودی، اخلاقی و معرفت‌شناختی یا منطقی تجربه پرهخته و نشان می‌دهد که چگونه این معیار که در هم بافته و یکدیگرند، بی‌آنکه کلیت تجربه به یکی از این ابعاد تقلیل یابند، بسیاری از نویسندگان در حوزه روان‌شناسی اخلاقی مجدداً به طرح پرسش از «هویت خود» و «مسئولیت» در چارچوب‌ها و روش‌هایی که مضامین وجودی خودسازی و انتخاب را به یاد می‌آورند، علاقه‌مند شده‌اند (به‌عنوان مثال کریستین کورسگارد (۱۹۹۶) به شکلی اساسی و ویژه ایده‌های «خلق خود» و «هویت عملی» را به کار می‌گیرد. ریچارد موران (۲۰۰۱) بر ارتباط میان اظهار خود و نظرگاه اول شخص در روشی که بخشی از آن از سائزتر گرفته شده تأکید می‌کند؛ توماس ناگل در نسبت میان معنا و آگاهی از مرگه رویکرد اگزیستانسیالیستی را دنبال کرده است.

حتی اگر این نویسندگان متمایل به ادامه کار در رویکردی باشند که به لحاظ معیار فعالیت از ضمانت بیشتری نسبت به رویکردهای اگزیستانسیالیست‌های کلاسیک برخوردار باشند، آثارشان در زمینی به ثمر خواهد نشست که توسط این متفکران اولیه شکوفا شده است. به کارگیری تعبیر خاصی از آزادی توسط فوکو و پژوهش او در باب «بروای نفس»، همان‌طور که اثر درینا در باب مذهب بدون خدا و نیز تاملات او در مورد مفاهیم مرگ، انتخاب و مسئولیت نشان داده، مباحث و جدل‌های فراوانی را در حوزه اگزیستانسیالیسم سبب‌ساز شده‌اند. گویر (۱۹۹۹) و آلن شریفت (۱۹۹۵) در روش‌های کاملاً متفاوتی به این موضوع تصریح دارند که ارزش‌های مجدد میراث اگزیستانسیالیسم از وظایف مهم فلسفه معاصر است.

به تعبیری سوسه جرت اگزیستانسیالیسم به عنوان یک جنبش فرهنگی پذیرش فلسفی جدی آن را به تأخیر می‌اندازد. این در حالی است که آنچه ما باید از اگزیستانسیالیسم بیاموزیم همچنان پیش‌روی مافرا قرار گرفته است.

O. تقدم وجود بر ماهیت عبارت معروف سائزتر: «وجود مقدم بر ماهیت است» - برای پدید آوردن آنچه متمایزترین وجه اگزیستانسیالیسم است، مفید و موثر خواهد بود. یعنی این ایده که شبیه کلی و صوری آنچه می‌توان انسان نامیدش ممکن نیست چراکه معنای آن هر چه به واسطه خود وجود مشخص می‌شود. وجود خود - سازی - در - یک - وضعیت است (Fackenheim ۱۹۹۱: ۲۷) در تقابل با دیگر موجودات که صفات ذاتی‌شان به وسیله «نوع» معین می‌شود، امر ذاتی در انسان - با به عبارتی چیزی که او را به «آن کسی» که هست تبدیل می‌کند - نه به واسطه نوع او بلکه به واسطه آنچه او را خودش می‌سازد (کسی که او می‌شود) معین می‌گردد. داده بنیادین تفکر وجودی در این ایده است که هویت فرد، به واسطه طبیعت یا فرهنگ ساخته نمی‌شود بلکه «وجود» داشتن است که به‌طور مشخص برساننده چنین هویتی است. این مسأله در پروتو مفاهیم وجودی کلیدی همچون واقع‌بودگی، تعالی (افکندگی)، از خود بیگانگی و اصالت، بهتر فهمیده می‌شود.

O. اگزیستانسیالیسم در عصر حاضر اگزیستانسیالیسم به‌عنوان یک جنبش فرهنگی متعلق به گذشته است اما به‌عنوان یک جست‌وجوی فلسفی در فهم آنچه انسان می‌خواند، مظهر یک معیار جدید - یعنی اصالت - بوده است (معیاری که با مفهوم متمایز و ساد کارتی نفس به مثابه در - جهان - بودن علمی و چشمانی همبسته است). اگزیستانسیالیسم نقش مهمی را در تفکر معاصر بازی می‌کند. هم در سنت فلسفه قاره‌ای و هم در سنت فلسفه تحلیلی. گروه‌های علاقه‌مند به فلسفه پدیدمشناسی و اگزیستانسیالیسم همراه با گروه‌هایی که درگیر اندیشه‌های هایدگر، سائزتر، مریلوپوتی، یاسپرس، دوروز و دیگر فلاسفه وجودی هستند زمینه بحث و تبادل نظری را برای تسلاوم توکید آثاری در این حوزه (هم آثار تاریخی و هم آثاری با ماهیت نظری و نظام‌مندتر) فراهم ساخته‌اند که از منابع کلاسیک اگزیستانسیالیسم استخراج شده و بیشتر متجز به مواجهه و ارتباط فلسفه وجودی با جنبش‌های معاصرتری همچون ساختارگرایی، واسازی، هرمنوتیک و فمینیسم می‌شود.

در حوزه مطالعات مرتبط با بحث جنسیت، جودیت باتلر (۱۹۹۶) به شکلی جدی و مهم، مباحثی را با تکیه بر منابع فلسفه وجودی مطرح می‌سازد همان‌طور که لوئیس گوردون (۱۹۹۵) نیز در حوزه نظریه نژاد (Race theory) بدین نحو عمل می‌کند. ریشه‌های علاقه به مفهوم خودشناسی مبتنی بر روایت (به‌عنوان مثال در آثار چارلز تیلور (۱۹۹۹)، بل ریگور، دیوید کر (۱۹۸۶) یا



کتاب‌های فلسفی که در این کتابخانه موجود است. این کتابخانه شامل کتاب‌های فلسفه، ادبیات، تاریخ و علوم است. برای اطلاعات بیشتر، به وبسایت ما مراجعه کنید.